

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هشتم محرم

شبهه ترین به رسول خدا ﷺ

حجت الاسلام والمسلمین نظری منفرد

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ

ثم الصلاة و السلام علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة دائمة على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.»

عن مولانا الحسين عليه السلام **فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ**^۱

امام حسين عليه السلام قبل از حرکت به سوی عراق تمهیدات را برای نهضت انجام دادند، چون بنی امیه واقعیات را تحریف می کردند. مکرر شنیده‌اید امام حسین عليه السلام را رسماً به عنوان کسی که بر حکومت خروج کرده و شق عصای امت کرده، متهم کردند و تحت این عنوان جنگ را به راه انداختند. امام حسین عليه السلام قبل از حرکت به جهت اینکه مردم در جریان امر قرار بگیرند، و امر بر آنها مشتبه نشود، تمهیداتی اندیشیدند. به عنوان نمونه در نامه‌ای که برای مردم کوفه فرستادند به این حقیقت مردم را آگاه کردند که امروز روزی است که حاکم در حکومت اسلامی یک حاکم نالایقی است. در آن نامه این عبارت را حضرت برای مردم کوفه یادآور شدند. **مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَا يَغَيِّرُ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ**^۲ این مطلب اساسی را بیان کردند. بعد فرمودند: **أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ**^۳ این گروهی که الان عهده‌دار امر هستند، قدرت را در دست گرفته، این‌ها حزب‌الشیطان هستند. این‌ها از خدای متعال اطاعت نکرده‌اند. این‌ها **أُظْهِرُوا الْفَسَادَ، عَطَّلُوا**

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۳۰۴

۳. تاریخ امام حسین، ج ۲، ص ۴۶۰

الْحُدُودَ این‌ها عبارات حضرت هست. حدود الهی را تعطیل کردند. فساد را اظهار کردند **أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، حَرَّمُوا حَلَالَهُ** برای این‌ها که مردم این‌ها را بشناسند. در این راستا حضرت یک نامه‌ای را برای پنج نفر از اشراف بصره نوشتند. این‌ها از اشراف کوفه بودند. در آغاز آن نامه آمده است که **أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا اصْطَفَى نَبِيَهُ** خداوند پیامبر را اختیار کرد، برگزید، پیامبر رسالتش را رساند و بعد از آن که پیامبر رسالتش را رساند، او را قبض روح کرد. بعد از رسول خدا ما وارثین رسول خدا ﷺ هستیم. ما اوصیاء پیغمبر هستیم، ما اهل بیت پیغمبر هستیم و ما سزاوارتر از همه مردم هستیم به مقام رسول خدا ﷺ، بعد فرمودند امروز در جامعه‌ای هستیم که سنت‌های پیامبر مرده، نمی‌فرماید در حال مرگ است، مثلاً سنت‌ها کم‌کم دارد کم‌رنگ می‌شود. عبارت را از نظر ادبی ملاحظه بفرمایید. **فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ،** قد بر سر فعل ماضی در آمده، سنت‌های رسول خدا مرده؛ یعنی دین مرده، **فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ** ^۱ اگر سخن من را بشنوید و از من اطاعت کنید من شما را به راه رشد و سعادت رهنمون می‌کنم، رهنمود می‌کنم. سرنوشت این نامه چه شد؟ أحنف بن قیس یکی از شخصیت‌های مشهور بصره است و از عقلاء بصره هم هست. ایشان وقتی نامه امام حسین علیه السلام را باز کرد و خواند، در جواب؛ این آیه را خواند **قَاصِرٌ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخْفِنُكَ الدِّينَ لَا يُوقِنُونَ** ^۲ مضمون این آیه این است که الان وقت حرکت نیست؛ الان باید صبر کنی، باید شکیبایی را پیشه کنی. می‌خواست با این آیه به امام حسین علیه السلام این معنا را برساند که به مردم کوفه اعتمادی نیست. به دیگران نامه رسید، دیگران هم از ترس ابن زیاد که در بصره بود جرأت نکردند اظهار بکنند که چنین نامه‌ای به دست ما رسیده مگر دو نفر، یکی منذربن جارود است. منذربن جارود از اشراف کوفه است اما پدر زن ابن زیاد است، نامه را گرفت، ترسید گفت: احتمال دارد این نامه را درست کرده باشند از طرف خود ابن زیاد، درست کرده باشد. دسیسه باشد می‌خواهد ابن زیاد مشت من را بگیرد، بگوید تو با حسین بن علی علیه السلام در ارتباط هستی. حالا نامه را می‌گرفت و تمام، ولی یکی از کارهای زشتی که این آدم کرد؛ نامه را و فرستاده‌ی امام حسین علیه السلام را برداشت آمد و به ابن زیاد تحویل داد،

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶

۲. سوره روم، آیه ۶۰

ابن زیاد هم نامه را گرفت و از مضمون آن مطلع شد و دستور داد یک داری آویزان کردند و فرستاده امام حسین (علیه السلام) را دار زد.

یزید بن مسعود

اما نفر دیگری که حضرت برایش نامه فرستاده بود، یزید بن مسعود است؛ ایشان وقتی نامه امام حسین (علیه السلام) را دید، رئیس قبیله بود، با شخصیت بود، قبائل را جمع کرد؛ قبائل خودش را، به آن‌ها گفت که شما یک تقصیری کردید بایستی آن تقصیر را جبران کنید و آن تقصیر این است که شما در جمل برابر امیرالمؤمنین ایستادید و آن شکست مفتضحانه را خوردید، حالا فرزند او از شما طلب کمک کرده، برای این که جبران کنید آن کاری که در گذشته کردید الان بیاید به دعوت حسین بن علی (علیه السلام) لبیک بگویید. آن‌هایی که جمع شده بودند توی آن جلسه، سخن ایشان را پذیرفتند، اطاعت کردند، گفتند ما در خدمت تو هستیم. تو با هر کسی مبارزه کنی، کمک هر کسی کنی ما با تو خواهیم بود. وقتی مطمئن شد آمد یک نامه‌ای برای امام حسین (علیه السلام) نوشت. نوشت آقا، من خودم و قبائلی که در بصره از من شنوایی دارند ما به شما خواهیم پیوست. نامه در مکه به دست امام حسین رسید. هنوز حضرت حرکت نکرده بود. حضرت وقتی نامه را مطالعه کرد یک دعای مهمی به او کرد. فرمود خداوند تو را جزای خیر دهد. آماده شدند، به هر حال سفر نیازمند به یک آمادگی‌هایی است، باید این مردان نیازهای خانواده‌شان را تأمین کنند، سلاح جنگ بردارند، فاصله بصره هم تا کوفه زیاد هست. یک نتیجه‌گیری هم بشود برای خود ما که امروز استفاده کنیم از ماجرای کربلا، این‌ها آماده می‌شدند بایستی مثلاً تعجیل می‌کردند، آن تعجیل لازم را نکردند، وقتی آمدند حرکت بکنند یا حرکت کرده بودند شنیدند امام حسین (علیه السلام) شهید شده، و لکن شیعیان در بصره در خانه یک پیرزنی به نام ماریه دختر سعد جمع می‌شدند در آن جا و مسائل و خبرهایی که بود (البته یک جلسه محرمانه‌ای بوده در بصره) خبرهایی که اتفاق می‌افتاد، مسائلی که رخ می‌داد این‌ها تبادل اطلاعات می‌کردند، خبرها را به یکدیگر می‌رساندند. جریان نامه امام حسین (علیه السلام) در منزل ماریه دختر سعد مطرح شد، در آن جا یک آقای است به نام یزید بن نبیط مصغر یا نبیط، بعضی‌ها ضبط کردند یزید بن نبیط بصری، بعضی‌ها هم ضبطش را با نون ضبط کردند؛ یزید بن نبیط، از جریان نامه امام حسین (علیه السلام) مطلع شد، در آن جلسه بلند شد گفت من هم‌اکنون به

مکه خواهم رفت؛ هم اکنون! گفتند نمی‌شود، ابن زیاد تمام بصره را تحت نظر دارد، عیونی گذاشته، کسانی هستند تو را دستگیر می‌کنند، آسیب خواهی دید، گفت کسی با من می‌آید؟ همه سکوت کردند. گفت من ده‌تا پسر دارم، ده‌تا فرزند پسر، هر کدام از این‌ها با من موافقت کردند با این‌ها خواهم رفت و اگر این‌ها موافقت نکردند خودم تنها به مکه می‌روم. کدام یک از شما با من همراهی می‌کند؟ من می‌خواهم بروم مکه، ما گاهی کارهای دینی را در حاشیه زندگی‌مان قرار می‌دهیم. عوض این‌که محور توی زندگی ما کارهای دینی باشد، گاهی در حاشیه زندگی ما است. به قول معروف در هامش است.

بی وفایی کوفیان

به امام حسن مجتبی (علیه السلام) عرض شد آقا شما چرا با معاویه صلح کردید؟ پدر شما علی بن ابی طالب (علیه السلام) با معاویه جنگید اما شما صلح کردید. آیا موضع شما با موضع پدرتان تغییر دارد؟ فرمود نه، آیا معاویه توبه کرده عوض شده؟ فرمود نه، عرض شد آقا، پس چرا با معاویه صلح کردید؟ فرمود تفاوت در شماست. (این عبارت حضرت است) آن روزی که پدرم به جنگ معاویه می‌رفت **جَعَلْتُمْ دِينَكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ وَ قَدْ أَصَبَحْتُمْ الْيَوْمَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ**^۱ آن روز دین محور بود و دنیا در حاشیه، امروز شما مردم؛ دنیا محور است و دین در حاشیه، با شما نمی‌شود جنگید که، شما دنیاطلب هستید، نمی‌شود با شما جنگید.

به دنبال خورشید هدایت

این آقا را خیلی هم ملامت کردند که آقا با دوتا پسر کجا می‌خواهی بروی؟ قطعه قطعه‌ات می‌کنند. گفت من می‌روم. خیلی جالب است. این بخش از تاریخ عجیب است. ایشان با دوتا پسرش حرکت کرد آمد به سمت مکه، بصره فاصله زیادی تا مکه دارد. این مسافت طولانی را پیمود آمد رسید مکه، به مجردی که رسید مکه، خب کسی که می‌خواهد وارد مکه بشود باید عمره به جا بیاورد. عمره به جا آورد و کارش را انجام داد، سؤال کرد امام حسین (علیه السلام) کجا است؟ گفتند خیمه او در ابطح است. آمد سراغ خیمه امام حسین (علیه السلام) دید حضرت نیست، سؤال کرد از کسان حضرت که امام حسین کجا است؟ گفتند که امام حسین آمده سراغ تو، خیلی عجیب است! شنیده تو آمدی مکه، آمده سراغ تو، امام حسین هم ایشان خبر آمدنش را

۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۲۳۴

شنیده بود دیگه به هر حال این‌ها یک رحلی داشتند، یک جایی متوقف شده بودند، امام حسین علیه السلام تشریف آوردند دیدند این شخص نیست، رفته طواف بکند بعد هم بیاید امام حسین علیه السلام را پیدا بکند با دوتا پسرهایش، حضرت آمدند توی خیمه ایشان نشستند، ایشان وقتی برگشت آمد دید امام حسین علیه السلام ، در خیمه این آقا نشسته، سلام کرد به حضرت و ماجرای سفرش را و مطالبی که اتفاق افتاده برای حضرت بیان کرد، حضرت یک آیه فقط در جوابش خواند. این آیه هم خیلی آیه عجیبی است، فرمود: **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ قِيدَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بِرَحْمَتِهِ قِيدَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا**^۱ به فضل و رحمت خدا بایستی شاد باشند مردم و آن بهتر از چیزهایی است که جمع می‌کنند. یعنی خدا این فضل و رحمتش را نصیب تو کرد. دیگران ماندند تو رسیدی، این پدر و هر دو فرزند همراه امام حسین علیه السلام آمدند کربلا و هر سه در کربلا شهید شدند. این‌ها فیض را بردند. این‌ها **سَبَقُوا إِلَى الْجَنَّةِ** به تعبیر حضرت صادق علیه السلام این یکی از ماجراهایی بود که اتفاق افتاد.

روضه:

امروز روز هشتم روز آقا حضرت علی اکبر علیه السلام است. من هم دست توسل به ذیل عنایت این آقازاده بزرگوار بزینم که در زیارتنامه‌شان آمده؛ **وَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً** این مقام بلند حضرت علی اکبر علیه السلام نشان می‌دهد. از این عبارت معلوم است چقدر این آقازاده مورد عنایت امام حسین علیه السلام بود. حضرت به خدا عرض کرد که **اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ ص وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى هَذَا الْغُلَامِ**^۲ ما هر وقت مشتاق پیغمبر می‌شدیم به صورت این غلام نگاه می‌کردیم. این آقازاده هم شمائلش هم خُلُقش شبیه پیامبر بود. **إِسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فَأَذِنَ لَهُ اسْتِئْذَانًا** اجازه گرفت، امام حسین علیه السلام اجازه‌اش داد، آمد توی میدان رجز خواند. جنگ نمایانی کرد برگشت، صدا زد **بَابَا الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ** بابا تشنگی من را کشت، سنگینی اسلحه من را به تعب آورد. اگر ممکن است یک مقدار آب به من بده قدرت بگیرم با دشمن مبارزه کنم. امام حسین علیه السلام یک نویدی داد

۱. سوره یونس، آیه ۵۸

۲. لهوف، سید بن طاوس، ص ۱۱۳

به علی، فرمود بابا تو باید از دست رسول خدا آب بخوری، صدا زد عزیزم برگرد به میدان، امید است شام نشده از

دست جدت سیراب شوی، برگشت علی به طرف میدان، شروع کرد رجز خواندن:

الْحَرْبُ قَدْ بَأْنَتْ لَهَا حَقَائِقُ وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ
وَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمَدَ الْبَوَارِقُ

حمله کرد حتی قتل تمام المائتین منقذ بن مره رسید شمشیری به فرق حضرت زد. حسین باید روز عاشورا از همه بیشتر مصیبت ببیند. اعظم مصائب برای امام حسین (علیه السلام) است. شاهزاده دست انداخت گردن اسب را گرفت، اسب‌های عربی تربیت شده بودند، می‌بایست اسب بیاید سمت خیمه‌ها، اما نمی‌دانم از فرق این آقازاده خون ریخت، چشم‌های اسب را گرفت **فاحتمله الفرس إلى عسكر الأعداء فقطعوه بسيفهم إربا إربا** این آقازاده را اسب برد میان دشمن، بدن علی را دشمن قطعه قطعه کرد. فقط یک مرتبه صدا زد بابا دیگر غصه تشنگی من را نخور بابا، جدم سیرابم کرد.

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

تهیه و تدوین:

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد